



پیام‌های خود را به  
پست الکترونیکی  
ضمیمه نوجوانه  
به نشانی  
زیر ارسال کنید.

info@jamejamdaily.ir



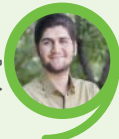
شماره پیامک  
۳۰۰۰۱۲۲۳  
نیز راه ارتباطی  
دیگر ما  
با شماست



**حسین شکیب راده** دبیر نوجوانه، ۱۸ ساله که ۱۸ سالشه و به قول خودش در فصل نوجوونی زندگیش باقی مونده. **زهرا قربانی** که دبیر تحریریه نشریه است، با همه جوونیش، کلی سابقه کاری داره و همین باعث شده نوجوون ها رو خوب بشناسه. زحمت رنگ و لعاب ضمیمه نوجوانه هم که باعث شده مطالب خوندنی تر شن روی دوش **محمد لوریه**. بررسی آثار شما رو هم **زینب احمدزاده** انجام میده. ولی ضمیمه **نوجوان** با همت **اعضای باشگاه هنر و رسانه نوجوان** تولید میشه. دم همشون گرم!



## شاه قند پهلوی



سید سپهر  
جمعه زاده

آن شاه بابا، آن صاحبقران،  
آن شاه شهید، آن خسرو  
خوبان، آن صاحب مو، آن  
زاده کهنمو، آن مالک سیل  
مبارک، آن گلاب به رویتان

قبله عالم، شاه پسر مهد علیا، ناصرالدین میرزا-دامت  
سبیلان!- هستم. از دسته شاهانی که آنقدر سلطنت کردیم  
تا تمام شدیم.

صبح زود در طهران، در قصر اندرون به عزم دوشبه دوشان تپه  
و از آنجا ان شاا... به شکار جاجرو از خواب برخاستم.  
الحمدلله تعالی احوالم بسیار خوب بود، اما سابق نوشته  
بودم که در سلطنت آباد از پله برج زمین خوردم، استخوان  
پهلوی چپم درد کرد؛ پدرسوخته الی حال، درد می‌کند، اما  
حالاها خوب است اما باز درد را دارد، تمام نشده است.  
درست حالا سی و پنج روز است که درد می‌کند و خیلی ما را  
اذیت می‌کند؛ مشمع چند روز علی التوالی گذاشتم، بادکش  
شد، روغن مالی‌ها از هر قسم شد-فرنگی [و] ایرانی- حالا هم  
روغن گل می‌مالیم، الحمدلله حالا خوب است، اما نه به  
طوری که رفع شده باشد...

یاد خاطرات و منقولات می‌کنیم مگر درد اتفاق کوتاه‌تر  
شود. آن روزگار ۱۲ سالگی پدر، که به اصرار باباخان و سفارش  
آغامحمدخان مرحوم، برای حفظ وحدت و به قصد از بین بردن  
تفرقه بین شاخه‌های قوانلو و دُولو ایل طویل‌العرض قاجار،  
تن به اختیار همسر داد و ملک جهان خانم- مادرمان را  
می‌گوییم- به عقدش درآمد، هرگز ما باورمان نمی‌شد که  
تا این حد هفت جان باشیم و آنقدر زنده بمانیم تا گوی  
سلطنت را از دیگر رقبا برابیم و در چنین وقتِ خوش وقتی،  
درست به هنگامه ۱۷ سالگی مالک ملک و مملکت و سایه خدا  
بر زمین شویم، بی‌تعارف ملاک لیاقت

شاهی در قاجار، نه سیاست است،  
نه کشورداری، نه کیان شاهی، نه  
پشتوانه نظامی بلکه حیات است.  
یعنی رسم بوده از قدیم هر کسی تا قبل  
از فوت شاهنشاه پیشین زنده می‌ماند،  
شاه می‌شد، خود ما یک قطار برادر داشتیم  
و هزار رقیب، اما خودمان تاج شاهی را بر  
سر نهادیم زیرا آن تایم فقط ما بودیم که  
بودیم. بقیه یا نبودند یا نباید  
می‌بودند که باشند، لذا ما  
شدیم....

امیرکبیر، اتابک  
اعظم‌مان، خوب  
مردی بود در  
صدارت، زیاده به  
درد ملک و مملکت

می‌خورد لکن به درد عمه‌مان نخورد و ایضا به درد مادرمان.  
روحش شاد، انگار همین دیروز بود که در واکنش به یکی از  
اوامر مهمه‌مان اینگونه نوشت پدرسوخته:

«قربانت شوم

الساعه که در ایوان منزل با همشیره همایونی به شکستن لبه  
نان مشغولم خبر رسید که شاهزاده موثق الدوله حاکم قم را  
که به جرم رشاء و ارتشاء معزول کرده بودم به توصیه عمه  
خود ابقاء فرموده و سخن هزل بر زبان رانده اید. فرستادم  
او را تحت الحفظ به تهران بیاورند تا اعلی حضرت بدانند  
که اداره امور مملکت با توصیه عمه و خاله نمی‌شود.  
زیاده جسارت است. تقی»

خیلی جسارت‌ها می‌کرد؛ البته خدماتی هم داشت که همگی  
خیلی خوب بود. لذا علی‌رغم میل باطنی و در حالت طرب،  
سرمان شیره مالیدن تا گردن! حمام شد مقتل امیر و ما هم  
بعد از امیر تا می‌توانستیم جهت پیشرفت ممالک محصوره  
و تحت‌ظل خود به فرنگ سفر کردیم.

راستی امروز قرار است وزیر مختار اطربیش به حضور بیاید، گویا  
نشانی به خودش و نایب او داده‌ایم، امروز می‌آید تشکر کند.  
چهار ساعت به غروب مانده به حضور آمد. خودش و نایبش  
بودند، آمد نشست و تشکر کرد و حرف زد و باز نمی‌رفت. قدری  
باز حرف زد و ساکت شد و باز همین‌طور نشست و نشست!  
حرف‌ها تمام شد، باز ما فکر حرف تازه کردیم. گفتیم، تمام  
شد! باز هیچ‌طور نمی‌رفت. مترجم او هم به طوری بد حرف  
می‌زد که نه می‌فهمید او چه می‌گوید، نه حرف‌های ما را  
می‌فهمید. قدری خودمان به زبان فرانسه با او حرف زدیم،  
تمام شد، باز ماند! امین خلوت و نایب ایشیک آقاسی آمدند  
دم در، بلکه وزیر مختار بلند شود. امین خلوت توی اطاق آمد،  
هی سرفه کرد، بلکه (بلند) شود، نشد.

من سراغ صدراعظم را از امین خلوت گرفتم،  
گفت پایین است. وزیر مختار گفت:  
امروز یک ساعت به غروب مانده  
وعده کرده صدراعظم، منزل  
من بیاید! از این حرف‌ها راهی به  
دست ما آمد. گفتیم: حالا که آنجا  
می‌آید، مرخصید بروید، منتظر باشید  
تا صدراعظم بیاید. این حرف را که زدیم،  
الحمدلله بلند شد رفت! ما هم بعد از  
رفتن او کسل شدیم از بس زیادماند....  
انصافا! امور مملکت داری و کشورداری  
دشوار است. کاش زودتر سر و کله  
میرزا رضا کرمانی  
پیدا شود. داریم  
خسته می‌شویم  
بس که شاهی  
کردیم....



همیشه در بخش عکس بی قاب  
این ما هستیم که عکس را انتخاب  
می‌کنیم و از شما می‌خواهیم که  
در مورد آن جمله، شعر یا هر چیزی  
که به ذهنتان می‌رسد برایمان  
ارسال کنید. حالا پای یک مسابقه  
وسط است، نوبت شماست که  
خودتان عکس پیدا کنید یا بگیرید.  
آنوقت با همراه متن مورد نظرتان  
به دست ما برسانید. فقط تا ۳ دی  
فرصت دارید



شماره قبل نوجوانه، این عکس را برایتان گذاشتیم و از شما  
خواستیم هرچه به ذهنتان می‌رسد برای ما بنویسید و  
پیامک کنید. این هم نتیجه زحمت و ذوق شما.



**حنانه برزگر از کرمان:** سعی نکن متفاوت باشی.  
فقط خوب باش. خوب بودن به اندازه کافی  
متفاوت است.

**عطیه آزادی طلب از تهران:** وسط این تکراری‌ها  
تو برو خود باش.

**حنانه محمدی از کرج:** سعی نکن خودت رو با  
بقیه یکی کنی، ولی تلاش کن بقیه با تو یکی بشن.  
**مریم شاه‌پسندی از تهران:** هرچه را که داری،  
دوست بدار. آن، زیباترین و مناسب‌ترین برای  
توست!

**نازنین رستمی از تهران:** وقتی که روح‌ت را  
می‌دزدند، دیگر تو نیستی، تومن می‌هستی در غالب  
دیگری، اسیر در افکار دزد روح‌ت.

**پرینان حق‌فروش از تهران:** تو چنان بزرگی که  
می‌توانی دیگران را مجذوب خودت سازی، فقط  
کافیست رنگ و بوی خودت را از میان اطرافیان  
پیدا کنی و به همرنگی تن ندهی.

**فاطمه زهرا سبحانی از تهران:** می‌گن خواهی  
نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو! ولی به نظر  
من خیلی وقت‌ها همرنگ جماعت شدن موجب  
رسوایی آدم میشه.

**آتنا رضایی از تهران:** با کسایی که طرح و  
اندازه‌شون مثل خودته، همنشین شدن میتونه  
کسل‌کننده باشه. از منطقه امنت بیا بیرون!  
اتفاقای هیجان‌انگیز منتظرته!

**بیبا متین‌کیا از تهران:** شاید همان رنگ  
خاکستری وجودت، زیباتر از راه راه بودن است. با  
همان رنگ خاکستری است که به تو، تومی‌گویند.  
**نازنین نوروزی از مشهد:** خواهی نشوی  
همرنگ / سوای جماعت باش

آری متفاوت بودن چرم و عیب نیست، بلکه  
خودت نبودن عیب است.

**نیایش محسنی از تهران:** انگشت‌نمای خلق  
اگر شدم عیب ندارد من تحمل ننگ رنگ شدن  
را ندارم.

**آیدا ملازاده از تهران:** گاهی اوقات همرنگ  
جماعتی نمی‌شوی که از آنها نیستی، تناقضی  
می‌شوی که هیچ‌گونه سرو ته‌ات به هم نخواهد  
خواند.

**مریم عبدا...پور از تهران:** دیگر خودت نباش.  
باید همرنگ شوی، و الا پذیرفتنی نیستی.

**مهسا ابراهیمی از خمینی‌شهر:** هراس دارم از  
همرنگ جماعت شدن. با جماعتی که رنگ خود  
را تقلید می‌کنند، بدون آن‌که از صحیح بودنش  
مطمئن باشند.

**علیرضا عالی بیگی از میانه:** همیشه هم همرنگ  
جماعت شدن از رسوایی ما جلوگیری نمی‌کند!

**راضیه گلزاری از خمینی‌شهر:** گاه متفاوت باش.  
بخشش را از خورشید بیاموز که غروری ندارد.  
سبک و سنگین نمی‌کند. قضاوت نمی‌کند. جدا  
نمی‌سازد و فرقی نمی‌گذارد. پس به جای همرنگ  
جماعت شدن همرنگ خودت باش.

**فاطمه سعید از کرمان:** انسان‌ها وقتی کسی را  
می‌بینند که با آنها متفاوت است ابتدا تمسخرش  
می‌کنند و بعد از او تقلید می‌کنند!

**فاطمه زارع‌کار از املش:** ظاهرت را کن همرنگ!  
با باطنت چه می‌کنی؟